



۲۰۲۳/۰۲/۰۳

تیم کاری قاموس / مختصات افغانستان، شاعران و هنرمندان

معرفی میرمن «لینا روزبه» زن منور افغان

لینا روزبه حیدری فرزند انجنیر سرور روزبه هستم و در شهر کابل در یک خانواده هراتی الاصل تولد شدم. تعلیمات ابتدایی را به دلیل اشغال کشورم در مکتب ملالی نیمه رها کرده و همراه با خانواده ام به ایران مهاجرت نمودم. در ایران بعد از ختم سالیان ابتدایی مکتب، رشته ادبیات را برای ادامه تحصیل در مکتب متوسطه انتخاب کردم. به دلیل نا مساعد بودن شرایط برای مهاجرین افغان و تحقیراتی را که منحصراً یک افغان با آن رو به رو بودیم، تصمیم به ترک ایران و سفر به کشور پاکستان را گرفتیم. در پاکستان در یک مکتب افغانی دروسم را به پایان رسانیدم. در پاکستان نیز رشوت ستانی روزمره پولیس آن که از هر افغان به بهانه های متفاوت جمع آوری می شد و باز هم تحقیر و وضعیت نا امن آن باعث شد تا به کشور کانادا مهاجرت کنیم.

در شهر مونتریال کانادا از کالج "وننیر" موفق به اخذ لیسانس در رشته ارتباطات، مطبوعات و سینما شدم و از پوهنتون کانکوردیا، لیسانس دیگری را در رشته سیاست در سال 2003 م در یافت نمودم.

بعد از ازدواج به اضلاع متحده امریما آمده و در حال حاضر در رادیو صدای امریکا مشغول کارم و به شکل نیمه وقت مصروف اخذ فوق لیسانس خود در رشته تجارت یا MBA می باشم.

خواندن و نوشتن را از سنین کودکی آغاز کردم و همیشه به هر نوشته ای، چه کوتاه چه دراز چه عالی و چه بدون معنی، علاقه مندم چرا که به نظر من کلمات دریچه هائی به طرز تفکر و روح اشخاص نویسنده آن است و چه چیزی بهتر از دانستن انظار، طرز تفکر و احساسات متفاوت.

تنها نتیجه مثبتی که از مهاجرت داشتم آشنایی با مردم مختلف، رسوم مختلف و آموزش زبان های متعدد است. در حال حاضر علاوه بر دری به زبان های انگلیسی، فرانسوی، اردو و هندی و اندکی عربی نیز آشنا هستم و چند شعر انگلیسی ام در مجلات به چاپ رسیده است.

زندگی در کشورم و مشاهده موزه های چرکین بیگانگانی که دشت و دمن کشورم را به بوی ناپاک حضور خود آلوده کرد، مهاجرت و مشاهده حالات هموطنانم که به جرم افغان بودن و به جرم مبارزه دو عقیده در جهان در جنگ سرد، گرمی زندگیشان را از دست داده بودند، مرا به نوشتن واداشت.

بیشتر نوشته هایم از این احساسات سرچشمه می گیرد:

چشمان اشکبار و نگران پیر مردی که با ریش سفید و کمری خمیده پشته ای را بر پشت کشیده و با بوت های کلانتر از پای و لباس کهنه اش به سمتی در حال کشیدن این بار بود و آوای مرد جوان ایرانی را که در مقابل حرم مطهر امام هشتم با صدای بلند می گفت: "افغانی خر دیگر اگر در مقابل مغازه ام آمدی و این بساط کثیف را باز کردی به پولیس اطلاع می دهم تا دست بسته به کشور عقب مانده ات بفرستند"

آفتاب سوزنده و گرم تابستان های پاکستان و خیمه های بی آب و پاره پاره مهاجرین در پشاور، کودکان مریض با چشمان زرد و شکم های باد کرده، سطل های شکسته پر از آب قهوه ای رنگ و صدای مردی که رویا گونه می گفت "ما در افغانستان در این وقت سر سبزی داشتیم، گله به کوه می بردیم، ما چند چاه آب داشتیم، دوغ با نان تندوری".....

صحنه هائی از کشورم، بعد از خروج اردوی سپاه اشغالگر روسیه، در دست پروردگان خودش، کشتار های قومی، زبانی و مذهبی، دیدن چهره های که تا دیروز دم از آزادی افغانستان می زدند و امروز از کشته های هموطن خود پشته درست کرده و دم از قدرت و چوکی می زدند.

چشمان گریان دختری که به زور به مردی دو برابر سنش به زنی داده شده بود، خودکشی کودکی که به مردی شصت ساله نکاح شده بود، گدایی کودکان معیوب، فروش زنان و اعضای بدن، قاچاق بران و منفعت بین المللی و یخن پاره و شکم گرسنه دهقانی که آنرا میکارد، غارت کمک ها، پر شدن جیب هائی که به نام "جهاد در راه خدا" تا نیمه پر شده و حال به نام "احیا و انکشاف خرابه ها" که خود به وجود آوردند، لب ریز شده است، ملتی نگون بخت، مظلوم و بی خبر، گله گوسفندی در محاصره گرگان.....

روزبه تاکنون دو مجموعه شعری اش را بنام های "وعده بهشت" و "سیب و حوا" و دو داستان طویل بنام های "یک روز تا ابد" و "ریگزار سبز" را به چاپ رسانده است.

نوشتن تنها راه ثبت این فجایع است. تا مبدا روزی فراموش کنیم!

برای من نوشتن تنها راه ثبت این فجایع است. تا مبدا روزی فراموش کنیم!

پایان

د پانو شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ